

فصل ۶

بازار محیطی بدون ساختار است

بر خلاف ساختار فعالیت‌های اجتماعی که آغاز و پایان یافتن آن تعریف شده است و قوانین سفت و سختی برای کنترل و جهت‌دهی رفتار شما دارد، محیط بازار بیش‌تر شبیه یک رودخانه دائماً در حال جریان است، بدون هیچ آغاز و پایانی و تقریباً بدون ساختار. هنگامی که شما در این رودخانه می‌پرید، مسیر آب می‌تواند در هر لحظه تغییر کند. زمانی که شما در آن می‌پرید ممکن است این جریان به سمت شمال باشد. با این حال بدون هیچ اطلاع قبلی، می‌تواند به سمت جنوب تغییر جهت دهد. این یک نقطه بدون ساختار است، جایی که تمام قوانین خود را برای انجام یک معامله بزرگ، توسط بازی تنظیم می‌کنید.

شما باید تصمیم بگیرید که چه زمانی و با چه مقدار نیرو می‌خواهید در رودخانه پرش کنید. همچنین باید این گزینه را در نظر داشته باشید که نیروی وارد شده به شما می‌تواند در هر زمان افزایش یا کاهش یابد. برای جلوگیری از پریدن شما در زمانی که مسیر مورد نظر با مسیر جریان بازار متفاوت است، همچنین برای اینکه شما می‌توانید بپرید یا باید در جای خود بمانید و یا اینکه بازار حتماً مسیر خود را حفظ خواهد کرد هیچ قانونی وجود ندارد. در یک محیط بدون ساختار و نامحدود، ضروری است که برای راهنمایی رفتارهای خود قوانینی برقرار کنید. شما نیاز به ایجاد تعریف و جهت‌دادن خودتان دارید در غیر این صورت در مقابل احتمالات زیادی که در مقابل شما قرار می‌گیرد، احساس دست‌پاچه‌گی می‌کنید. بدون این قوانین به احتمال زیاد زبان‌های ویران‌گری بر خودتان تحمیل خواهید کرد. در این جا با یک مشکل بزرگ روحی برخورد می‌کنیم. اگر شما قوانین خود را تدوین کنید و با آن‌ها وارد بازی شوید، همان‌طور که مسئولیت تمام فعالیت‌های شما بر عهده

خودتان است، مسئول پیامدهای این قوانین نیز هستید. شما مسئولیت تمام فعالیت‌ها و رفتارشان در بازار را بر عهده دارید اما نمی‌توانید این مسأله را به بازار نیز تعمیم دهید و آن را مقصر بدانید.

یک معامله‌گر عادی بیش‌تر سعی می‌کند از ایجاد قانون برای خودش جلوگیری کند، چون نمی‌خواهد مسئولیت نتایج معاملات خود را قبول نماید. اگر او دقیقاً بداند که چه می‌خواهد انجام دهد و تحت چه شرایطی، پس باید معیاری برای اندازه‌گیری عملکرد خود تعریف کند، بنابراین خودش را پاسخ‌گوی خودش ساخته است. این دقیقاً چیزی است که بیش‌تر معامله‌گران نمی‌خواهند انجام دهند و ترجیح می‌دهند ارتباط آن‌ها با بازار قدری مرموز باشد.

این برای معامله‌گران یک تناقض روانی واقعی ایجاد می‌کند. چرا که تنها راه مؤثر برای آموختن نحوه معامله‌گری این است که شخص با ایجاد ساختار برای بازار، خود را پاسخ‌گو کند. اما به دنبال پاسخ‌گویی، مسئولیت‌پذیری می‌آید. معامله‌گران معمولی ناامیدانه سعی می‌کنند پول بدست آورند اما در مسیری فعالیت می‌کنند که هیچ ارتباط مستقیمی بین آنچه آن‌ها انجام می‌دهند و نتایجی که تولید می‌شود، وجود ندارد. در نتیجه اگر کارها رضایت بخش نبود از قبول مسئولیت اجتناب می‌کنند.

برای توسعه یک برنامه، باید بطور نسبی حوادث را پیش‌بینی کنید و به‌صورت عمیق‌تری برای آن برنامه‌ریزی کنید. هنگامی که برنامه معاملاتی خود را پیشرفته می‌کنید، دیدگاه شما مبتنی بر آینده می‌شود و در مسیر دریافت توانایی قرار می‌گیرید و خودتان را پاسخ‌گوی خودتان می‌کنید. برنامه شما کار می‌کند یا نمی‌کند، شما توانایی اجرای آن را دارید یا ندارید، در هر صورت آن برنامه شماست و میزان توانایی شما در نحوه دنبال کردن آن است و لذا اگر همه چیز مطابق نقشه پیش نرفت سرزنش کردن دیگران و انتقال دادن مسئولیت خیلی دشوار می‌شود.

حال، زمانی که یک معامله‌گر رفتار بازار را به اندازه کافی درک نمی‌کند، دانستن این که او چه کاری می‌خواهد انجام دهد و تحت چه شرایطی می‌خواهد این کار را انجام

دهد کار بسیار دشواری است. اما اگر در همان زمان بسیاری از فعالیت‌ها و فرصت‌هایی که فکر می‌کند وجود دارد را جذب کند و اگر هم چنین در فرایند یادگیری بی‌صبری کند، بی‌صبری او و جذب کردن این فرصت‌ها این احساس را ایجاد خواهد کرد که حتماً مجبور به انجام دادن کاری است، حتی اگر نداند که آن کار چیست. آیا فکر می‌کنید یک معامله‌گر عادی این معضل را حل و فصل خواهد کرد؟ او از یک رهبر دنباله‌روی می‌کند. منطقی است که هر کس دیگری هم این کار را انجام می‌دهد. علاوه بر این، تمام مردمی که دست‌هایشان را در هوا تکان می‌دهند و هورا می‌کشند، هیچ درکی از خودشان ندارند، حتی اگر یک معامله‌گر آنچه که بقیه تقلید می‌کنند را خودش انجام دهد و یا حتی بهتر از آن‌ها این کار را انجام دهد. با این حال، بیش‌تر معامله‌گران فکر می‌کنند، اگر هر کاری معامله‌گران موفق انجام می‌دهند آن‌ها نیز انجام دهند، حتماً می‌توانند پول بدست آورند. این نوع از استدلال یک طرز فکر ایجاد می‌کند (به‌خصوص در طبقه مبادله‌گران شایع است) جایی که بیش‌تر افراد دنباله‌رو هستند و بر این فرض هستند که همه، چیزی را می‌دانند که او نمی‌داند، در غیر این صورت چرا باید آن‌ها آن کار خاص را انجام دهند. در یک گروه، این ذهنیت جمعی بسیار متداول است که در آن یک معامله‌گر کلیدی می‌تواند یک سری از واکنش‌های زنجیره‌ای بی‌پایان را شروع کند که در آن هر کسی آینه فرد دیگری می‌شود. همه بر این فرض هستند که باید دلایل منطقی برای کاری که او انجام داده وجود داشته باشد.

در واقع من حتی نمی‌توانم آنچه در "طبقه مبادله‌گران" در پیروی از رهبر انجام می‌شود را توصیف کنم. شاید بهترین توصیف "دنبال کردن دنباله‌رو" است زیرا بیش‌تر معامله‌گران نمی‌دانند که رهبر چه کاری انجام می‌دهد و یا چه کسی در هر لحظه ممکن است رهبر باشد. بنابراین رفتارهای گروهی شبیه امواج بی‌پایان از حرکات جلو و عقب است، جایی که معامله‌گران نزدیک‌تر به رهبران (رهبران کسانی هستند که دقیقاً می‌دانند چه کاری می‌خواهند انجام دهند و چرا می‌خواهند آن کار را انجام دهند)، اولین فرصت برای معامله بر روی بهترین قیمت را از این قطار بدست می‌آورند و دسته نزدیک‌تر بعدی

فرصت‌های تقلیل یافته را می‌گیرند. و به همین ترتیب تا پایان خط که شما به عنوان یک معامله‌گر با حداقل مهارت وقتی فرصت را دریافت می‌کنید که شانس زیادی برای آن باقی نمانده است. وقتی هیچ رهبری در بازار وجود ندارد، قیمت معمولاً در یک محدوده کوچک نوسان می‌کند تا زمانی که شخصی که می‌داند چه کاری می‌خواهد انجام دهد، وارد بازار شود.

اگر قیمت‌ها هرگونه حرکت قابل توجهی در طول یا پایان روز معاملاتی انجام دهند، همه جمعیت پیروان، هر دلیل یا استدلالی که ممکن است آن رفتار (در بازار) را توضیح دهد، پیدا می‌کنند و برخی از دانسته‌های خود را در آن چهارچوب قرار می‌دهند. اساساً آن‌ها یک دلیل جامع برای رفتار آن روز بازار ایجاد می‌کنند. با این حال، رهبران (معامله‌گرانی که مسئولیت معاملات خود را بر عهده می‌گیرند) احساس نمی‌کنند که مجبور به صحبت با کسی هستند و معمولاً با کسی صحبت نمی‌کنند. جمعیت عادی پیرو مجبور هستند خودشان دلیل بسازند زیرا این دلایل در درون‌شان وجود ندارد و آن‌ها نمی‌خواهند قبول کنند که اعمالش غیر عقلانی و تصادفی است.

برای جمعیت پیرو، این روش معامله مزایای زیادی دارد. این روش ارتباط آن‌ها با بازار را مرموز نگه می‌دارد. اگر او پول بدست آورد از نظر خودش حتماً بعضی از کارها را درست انجام داده است، اگر پول از دست داده باشد می‌تواند بازار را مقصر بداند. واضح است که این رفتار در میان معامله‌گران بسیار قابل قبول است چون بسیاری از آن‌ها آن را انجام می‌دهند. یک توضیح مستدل و منطقی برای بخش فردی این رفتار جمعی این است که همیشه (بعد از این واقعیت) بر اساس اجماع نظر گروه تصمیم‌گیری می‌شود. به این ترتیب می‌تواند خود را در توهم منطقی بودن و مسئول بودن نگه دارد. چون هر آنچه را برای او رخ داده است، برای تعداد زیادی از معامله‌گران نیز اتفاق افتاده است، تا حداقل بداند تنها نیست. این حس باعث ایجاد رفاقت در میان رقبا می‌شود.

در خارج از دنیای معامله‌گران، بیش‌تر افراد فکر می‌کنند که معامله‌گران افرادی خاص هستند، شخصیت آن‌ها با انواع ویژگی‌های کارآفرینی مانند قاطع بودن و پشتکار داشتن،

در ارتباط است. اغلب مردم خارج از این دنیا، شوکه می‌شوند وقتی می‌فهمند جز یک اقلیت کوچک معامله‌گران موفق، بقیه گروهی هستند که در مورد آنچه که در آینده انجام خواهند داد هیچ ایده‌ای ندارند و یا حتی اینکه نمی‌دانند چرا آن‌ها آن کار را انجام می‌دهند. اگر از آن‌ها بخواهید که بگویند دقیقاً چگونه پول بدست می‌آورند و یا از دست می‌دهند، آن‌ها نمی‌توانند جواب دهند. علاوه بر این، گروه معامله‌گران (به جز رهبران) بی‌نهایت بی‌تاب و دو دل هستند. چندان دشوار نیست که چرایش را بفهمیم اگر در نظر داشته باشید که تحت شرایط عادی، فقط یک قدم، چهارچوب ذهنی معامله‌گران عادی را از یک وحشت مطلق دور نگه می‌دارد. سازمان گرفتن و ایجاد ساختار یک راه حل آشکار برای بسیاری از مشکلات روانی توده معامله‌گران عادی در خودشان است. اما هم چنان شکستن خط مرز برای رسیدن به سطوحی از پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری با اجبار همراه است.

علاوه بر این امتناع آشکار برای برنامه‌ریزی معاملات، بیش‌تر معامله‌گران تصور می‌کنند بین مسایل روانی و نتایج فعالیت‌هایشان در بازار فاصله زیادی است. من می‌دانم که بسیاری از معامله‌گران خودشان می‌توانند به خوبی بازار را تجزیه و تحلیل کنند اما هنوز در جست و جوی نظرات دیگر معامله‌گران هستند که چه کار می‌کنند، سپس آن‌ها جایگزین نظرات خود می‌کنند فقط به این دلیل که اگر معامله نتایج خوبی نداشت، نمی‌خواهند مسئولیت آن‌را قبول کنند. در اغلب موارد چسبیدن به تجزیه و تحلیل دیگران نتایج خیلی بهتری تولید نمی‌کند.

تعداد زیادی از طبقه معامله‌گران هستند که در روز صدها قرارداد را مبادله می‌کنند و هر چند تمام معاملات خود را در کارت معاملاتی خود ثبت می‌کنند، اما نمی‌توانند یک حساب دقیق از موقعیت خالص معاملاتی خود نگه‌داری کنند. در پایان روز، تعداد کارت‌های آن‌ها بیان‌گر اضطراب شدید، امید یا دعا به هر نیروی مشاهده‌نشده‌ای است. بدیهی است، اگر آن‌ها نگران باشند، راه حل ساده برای حل مشکل آن‌ها وجود دارد و آن اینکه که فقط با حجمی معامله کنند که همواره بتوانند مسیر معاملاتی خود را پیگیری

کنند و اگر مسیر را گم کردند معاملات را متوقف کنند تا مسیر صحیح را پیدا کنند. اما مشکل اینجاست که آن‌ها مایل به انجام این کار نیستند. زیرا، اگر مسیر معاملات خود را نگه دارند، آنگاه مسئولیت آنچه تا پایان انجام می‌دهند را باید بر عهده بگیرند. چه می‌شود اگر در پایان یک روز تجاری آن معامله خاص بلند مدت را نگه دارند و بازار صبح روز بعد با چند پیپ بالاتر از روز قبل باز شود؟ نیروهای غیبی با این معامله سودده خوشبختی را به این معامله‌گران بخشیده‌اند و یا بر عکس، اگر بازار در پایین‌تر از روز قبل باز شود، همیشه می‌توانند برای این بخت بد، کسانی یا چیزهایی را برای سرزنش کردن پیدا کنند. شاید آن‌ها اشتباهاً کروات خوش شانس خود را به خشک شویی فرستاده‌اند یا در مسیر مبادلات خود، با سه چراغ قرمز روبرو شده‌اند. به هر دلیل و بهانه‌ای این انتقال مسئولیت انجام خواهد شد. این دلایل می‌تواند محدوده‌ای از فنی‌ترین اصطلاحات دانشگاهی تا موهوم‌ترین باورها را در بر گیرد، اما در واقع همه آن‌ها بر مقرر کردن دلایلی خارج از شخصیت فرد تمرکز دارند.

در یک محیط نامحدود، هرچه ساختار کم‌تری برای خودتان ایجاد کنید، کم‌تر پاسخگو خواهید بود و در نتیجه به‌سادگی توسط نیروی حوادث جارو خواهید شد. با این حال، داشتن ساختار کم‌تر مزیت انتقال مسئولیت به وقایع زندگی خود و دیگر نیروهای ناشناس را دارد. بسیاری از معامله‌گران چنین باورهای موهومی دارند. اگر فرد هرگونه ارتباط بین خودش و نیت، مهارت‌ها و نتایج به دست آمده را انکار کند، پس وابسته کردن موفقیت یا شکست یک نفر به چیزهایی مانند بستن کروات در آن روز یا انجام غیر عمدی برخی حرکات بسیار ساده است.

برای نشان دادن این نوع باورهای خرافاتی که معامله‌گران دارند یک داستان شخصی تعریف می‌کنم. یک روز صبح به یک حمام مردانه در مرکز تبادلات ارزی شیکاگو رفتم. به یک گلدان توالت نزدیک شدم که استفاده نشده بود. یک معامله‌گر که از توالت بعدی استفاده می‌کرد سرش را برگرداند، به من نگاه کرد و با یک تن صدای بسیار محتاط گفت: از آن استفاده نکن، می‌توانی صبر کنی تا از مال من استفاده کنی، چند ثانیه دیگر

کارم تمام می‌شود. من با تعجب به او نگاه کردم، او به یک پنی که در پایین توالت افتاده بود اشاره کرد. من یکبار دیگر با تعجب به او نگاه کردم و چون کوچک‌ترین ایده‌ای در مورد چیزی که او تلاش می‌کرد به من بفهماند نداشتم به کارم ادامه دادم. از قیافه مرد مشخص بود که عصبی شده است و با گام‌های بلند و با بیش‌ترین سرعتی که می‌توانست از من دور شد. چند روز بعد من به یکی از مشتریان معامله‌گر خود در رابطه با این تجربه صحبت کردم و از او پرسیدم که آیا او آنچه که آن مرد می‌خواست به من بگوید را می‌داند. او به من گفت قطعاً، این یک اعتقاد معمول است که اگر پول پایین‌گلدان توالت افتاده باشد بدشگون است و مطمئناً باید از استفاده کردن از آن توالت اجتناب کرد. بعد من یک لحظه در مورد آن فکر کردم که چه اتفاقی می‌افتاد اگر من به مرکز مبادلات ارزی بروم و پایین تمام گلدان‌های توالت یک سکه یک پنی ببندازم.

این داستان نشان می‌دهد که چگونه بعضی از معامله‌گران گرفتار دام امتناع از برنامه‌ریزی و ایجاد ساختار برای فعالیت‌های معاملاتی خود می‌شوند به‌طوری‌که می‌توانند از پذیرفتن مسئولیت معاملات خود طفره بروند و با انجام این کار خود را دستخوش خیالات و موهامات جمعی کنند. آن‌ها خود را در موقعیت‌های سودده یا زیان‌ده می‌یابند بدون اینکه بدانند در مرحله بعدی چه کاری باید انجام دهند. این یک تله روانی بسیار منفی است، به دلیل پتانسیلی که وضعیت‌های مضر روانی ایجاد می‌کند و من به آن برنده تصادفی و بازنده تصادفی می‌گویم. اگر نتوانید رفتارهای خودتان را در برابر بازار تعریف کنید، نمی‌توانید یاد بگیرید که چگونه پیروزی‌های‌تان را تکرار کنید و یا از ضررهای خود جلوگیری کنید.

هنگامی‌که در معاملات خود سود می‌کنید احساس بسیار لذت‌بخشی است، که نیاز به تکرار کردن را ایجاد می‌کند و شما را مجبور می‌کند که دوباره تلاش کنید. وقتی که دنباله‌رو جمعیت هستید (به جای پیش‌بینی رفتار جمعیت، و برنامه‌ریزی برای آن) و بر اساس عناوین خبری، نکات یا سیگنال‌هایی که ربطی به سیستم‌های فنی ندارد، برای پیش‌بینی آینده و موفقیت تلاش می‌کنید به طور خودکار دچار ترس و اضطراب می‌شوید. چرا؟ زیرا شما

نمی‌توانید شرایط بازار را تشخیص دهید یا تصمیم بگیرید تا فرآیندی برای موفقیت بعدی تولید کنید و بنابراین نمی‌توانید در مراحل بعدی به خودتان اطمینان داشته باشید.

اگر ندانید که چگونه پیروزی‌های قبلی بدست آمده است، به وضوح نمی‌دانید که چگونه باید مانع از ضرر کردن خودتان در زمان حاضر شوید. نتیجه نهایی این وضعیت، اضطراب شدید، سرخوردگی، سردرگمی و ترس است. (احساس می‌کنید کنترل را از دست داده اید) یک حس ضعیف بودن را تجربه می‌کنید مانند جاروشدن در پایان ماجرا و متعجب هستید که امروز بازار چه کاری می‌خواهد با شما انجام دهد.

در نظر داشته باشید که بازارها هیچ کاری با هیچ معامله‌گری نمی‌توانند انجام دهند، اگر در زمان استفاده از فرصت‌ها اعتماد به نفس داشته باشد و در تمام شرایط بازار بهترین عمل مناسب برای منافع خود را انجام دهید. قبل از اینکه بتوانید اعتماد به نفس کسب کنید، ابتدا باید تمام شرایط را تعریف کنید و هم‌چنین قادر به تشخیص آن‌ها باشید.

طبعاً مسئولیت‌پذیری کار بسیار دشواری است. ما در جامعه‌ای زندگی نمی‌کنیم که مفهوم بسیار متکاملی از روند رشد وجود داشته باشد. ما یاد نمی‌گیریم تحمل زیادی برای اشتباهات خود داشته باشیم. به این دلیل می‌گوییم اساساً ما از کودکی آموخته‌ایم و به نوبه خود از طریق تمسخر فرزندانمان به آن‌ها یاد می‌دهیم که اشتباه کردن باعث کم‌شدن شخصیت فرد می‌شود. تمسخر موجب افزایش تمایل کودک برای پذیرش مسئولیت نمی‌شود، بنابراین والدین، فرزندان‌شان را برای مسئول بودن نکوهش خواهند کرد.

مسئولیت‌پذیری تابعی از خویشتن‌پذیری است. شما می‌توانید درجه خویشتن‌پذیری را با اندازه دیدگاه مثبت و منفی نسبت به خود، در زمانی که فکر می‌کنید اشتباه کرده اید اندازه‌گیری کنید. نگرش منفی به خویشتن تمایل بیش‌تری برای فرار از مسئولیت ایجاد می‌کند، پس سعی می‌کنید از ایجاد درد و افکار خشن خود اجتناب کنید که این ترس از اشتباه کردن را تولید می‌کند. با این حال هر چه درجه خویشتن‌پذیری شما بالاتر باشد، دیدگاه مثبت بیش‌تری در مورد خودتان ایجاد خواهد کرد. در نتیجه درجه بالاتری از این بینش، به جای اینکه تولید ترس نماید، شما را قادر خواهد کرد که از تجربه‌های خودتان

استفاده کنید. خیلی آسان تر است یاد بگیرید خوشتن پذیری خود را بالاتر ببرید زیرا دیگر سعی نمی کنید بعضی از اطلاعات محیط را نادیده بگیرید. اگر مردم در مورد نتایج فعالیت هایشان، نگرش بهتری از خوشتن پذیری می داشتند، نیازی نداشتند که از پذیرش مسئولیت عملکرد خود فرار کنند.

برای موفق شدن، بازار شما را به عنوان یک معامله گر مجبور می کند که مسئولیت را از راه های کاملاً جدیدی بر عهده بگیرید. به عنوان مثال، شما نمی توانید یک موقعیت را باز کنید سپس مسئولیت خود را به بازار انتقال دهید تا برای شما بعضی از کارها مانند پول درآوردن را انجام دهد. بازار سیال است، همیشه در حال تغییر است، جایی که هر لحظه ممکن است تعدادی از معامله گران تصمیم بگیرند که با نیروی کافی برای تغییر نظر دیگر معامله گران وارد بازار شوند به نحوی که موقعیت آن ها را نسبت به روند بازار برعکس کنند و در نتیجه درست زمانی که وارد معامله می شوید پتانسیلی که یک لحظه پیش به وجود آن اعتقاد داشتید به طور کامل خنثی می گردد.

در زندگی روزمره ما، اشیاء بسیار پایدار هستند و آن طور که شرایط بازار تغییر می کند، در اتفاقات روزمره سرعت و فرکانس هیچ چیز تغییر نمی کند. نسبت به طبیعت بازار، همه ما توقع داریم که ساختمان ها، درختان، چراغ های ترافیک و خیابان هایی که می شناسیم کاملاً ثابت باشد و در یک لحظه بعد همان جا وجود داشته باشند. شما امروز صبح برای کشف خیابانی که در آن زندگی می کنید بیرون نمی روید فقط به خاطر اینکه شب قبل هنگام برگشتن به خانه خیابان را خوب نگاه نکرده بودید. اگر دفتر کار می گیرید و یا به محل اشتغال می روید بیان گر فرصتی برای بدست آوردن پول است، شما کاملاً توقع دارید که از این راه های آشنا پول بدست آورید.

با این حال به عنوان مقایسه فرصت های بالقوه به دست آوردن پول، که در بازارهای سنتی حاصل می شود، فرض کنید چه می شود اگر در یک لحظه مکان ها تغییر کند، هم چنین چه می شود اگر محل ارتباط خیابان ها با هم دیگر نیز تغییر کند و علاوه بر آن چه می شود اگر راه خود را گم کنید و هیچ کس راهنمای شما نباشد و در نهایت تنها شما برای

جایی که در آن قرار گرفته‌اید مسئول باشید.

اگر فقط کارکرد محیط بازار را به طور مؤثر حس کنید، نیاز پیدا می‌کنید که خود را پاسخ‌گوی خودتان کنید. در غیر این صورت چگونه می‌توانید یاد بگیرید که چه‌طور باید معامله کنید، اگر به خودتان اجازه دهید جارو شوید و یا نیروهای خارجی و درونی به شما فشار وارد آورد و شما نتوانید یا نخواهید آن‌ها را شناسایی کنید. بنابراین به نظر می‌رسد رفتار بازار با شما مرموز خواهد بود. به دلیل این که رفتارشان مرموز است، همواره در یک حالت ثابت از سردرگمی، اضطراب و ترس خواهید بود و نمی‌دانید که قدم بعدی را چگونه بردارید. نوع حکومت بر ذهن است که خرافات را پرورش می‌دهد.

درک خویشتن با درک بازار مترادف است زیرا به‌عنوان یک معامله‌گر شما قسمتی از مجموعه نیروهایی هستید که قیمت را حرکت می‌دهد. اگر نیروهای درونی که بر خودتان تأثیر می‌گذارند را درک نکنید، چگونه می‌توانید شروع به درک حرکات رفتار جمعی بازار نمایید؟ موقعی که شما نیروهایی که بر رفتار خودتان تأثیر می‌گذارند را درک کنید و مسئولیت کارهایی که انجام می‌دهید یا انجام نمی‌دهید و چیزهایی که می‌توانید یا نمی‌توانید را قبول می‌کنید، می‌توانید شروع به درک چگونه‌گی و چرایی رفتارها و کارهای معامله‌گرانی که در گروه‌ها متشکل شده‌اند، کنید.

موقعی که شما به برخی از درجات کنترل بر خویشتن برسید، می‌توانید ببیند که چطور معامله‌گران کنترلی بر اتفاقاتی که برای آن‌ها رخ می‌دهد ندارند. مانند ساقه‌های گندم همه در مقابل نیروی باد غالب خم می‌شوند و پیوسته نا آرام هستند. شما تا بلندتر از ساقه‌های گندم خود نباشید نمی‌توانید این وقایع را ببینید. با متکامل شدن فراتر از اندیشه‌های گروه، فهمیدن رفتارهای جمعی بسیار آسان‌تر می‌شود. بهترین توانایی شما، بهره‌مند شدن از پیش‌بینی احتمالی رفتار بعدی گروه است. شما گروه را درک خواهید کرد، قطعاً درجه‌ای بالاتر از آن نیست که خودتان را بشناسید و تعریفی برای خود و قوانین خود ایجاد کنید. اما اولین گام در مسیر دستیابی به موفقیت‌های پایدار پاسخ‌گو کردن خودتان است. شما می‌توانید این ضرورت‌ها را تصدیق کنید و آن‌ها را

استقرار دهید. سپس ترس خود را پیدا کنید، اما بدانید که گردن نهادن به آن بسیار مشکل است. در قسمت سوم ما به بررسی تعاملات نیروهای روانی که دنباله‌روی از قوانین خودتان را مشکل می‌کند، خواهیم پرداخت.